

گونه گون

ماهنامه

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

سال چهارم - شماره ۴۱ - ژوئن ۲۰۱۰ - خرداد ۱۳۸۹

Gouné Goun

در این شماره می خوانید:

زندگی آخر سر آید، بندگی در کار نیست
بندگی گر شرط باشد، زندگی در کار نیست
گر فشار دشمنان آبت کند، مسکین مشو
مرد باش ای خسته دل، شرمندگی در کار نیست
با حقارت گر بیارد بر سرت باران در
آسمان را گو برو، بارندگی در کار نیست
گر که با وابستگی دارای این دنیا شوی
دورش افکن، اینچنین دارندگی در کار نیست
زندگی آزادی انسان و استقلال اوست
بهر آزادی جدل کن، بندگی در کار نیست
ابوالقاسم لاهوتی

* یادداشت خرداد: از بانکوک تا تهران
* بیانیه شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر ۸۹
* خجسته باد فرا رسیدن روز جهانی کارگر
* زنده باد اول ماه مه
* برابری و همبستگی از راه آزادی
* توفانی که آرام نخواهد گرفت...
* در بزرگداشت نبرد استالینگراد
* سر حلقه دزدان مجسمه‌های شهر تهران...
* آکسیون در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی
* انفجار سبز (شعر)
* نگاهی به کتابخانه گذرگاه



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

یادداشت خرداد:

از بانکوک تا تهران

شورش‌هایی که در بانکوک در چند روز اخیر به خون کشیده شد حرکت تازه‌ای نبود. این بحران از چهار سال پیش با برانداختن حکومت تاکسین شیناواترا نخست وزیر آن کشور شروع شد. در مارس ۲۰۰۸ تاکسین که در تبعید بود مانع از اعلام کاندیداتوری او در انتخابات شده ولی طرفداران او در انتخابات برنده شدند. لیکن با تصمیم قوه قضایی حکومت منتخب واژگون گشت.

در ماه مارس ۲۰۰۹ طرفداران تاکسین که به «سرخ جامگان» معروفند و در «جبهه متحد برای دموکراسی و برعلیه استبداد» گرد آمده‌اند در بانکوک دست به تظاهرات زدند که با حمله ارتش و با جفا گذاشتن دو کشته متفرق میشوند.

در ماه آوریل ۲۰۱۰ دوباره «سرخ جامگان» به بانکوک برگشته و درگیری بین آنها و ارتش منجر به کشته شدن حدود بیست نفر در ۱۱ آوریل میشود.

حکومت‌ها در آسیا، هرگز با مخالفان خود با ملایمت و مهرآمیز برخورد نمی‌کنند. نگاه دقیقی به سیر اعتراضات در تایلند میتواند ما را به آینده جنبش سبزه‌ها در ایران که در رابطه با تقلب در انتخابات ریاست جمهوری شکل گرفت رهنمون سازد. برخلاف ایران که معترضین از هیچ تشکل و سازماندهی برخوردار نیستند، در تایلند سالهاست که معترضین توانستند خود را در «جبهه متحد برای دموکراسی و برعلیه استبداد» بسیج نمایند. این نشان دهنده آنست که درجه رشد دموکراسی در تایلند خیلی بیشتر از ایران است.

نخستین وجه مشترک مخالفین در تایلند و ایران ترکیب شرکت‌کنندگان آن بود. اغلب شرکت‌کنندگان در تظاهرات بانکوک از خرده بورژوازی شهرستانی بودند که از طرف «تخبگان»، این اشراف قدیمی و از مد افتاده که عناوین اشرافی خود را به رخ این و آن میکشند یا دیوان سالاران و کارمندان پشت میز نشین متکبری که عادت دارند قدرت خود را به مردم محروم بنمایانند، تحقیر میشوند.

در ایران نیز اکثریت معترضین از بین خرده‌بورژوازی مرفه بودند.

دومین وجه مشترک مخالفین در تایلند و ایران ترکیب رهبری جنبش است. تاکسین شیناواترا، یک سرگرد پلیس که به شکل وقیحانه‌ای با بستن مالیات

اضافی بر روی تلفن‌های همراه که کمپانی‌اش در انحصار خود داشت ثروتمند میشود. در ارتباط با خلاف از قانون اساسی او متهم به مخفی کردن و کتمان بخشی از دارایی‌اش میشود. ولی میلیاردر معروف برخلاف همه موازین قضایی تبرئه میشود. از این پس تاکسین چون یک آدم الهی بنظر میرسد که باید میرفت با نبوغ معامله‌گری‌اش اقتصاد تایلند را از بحران ۹۸-۱۹۹۷ نجات دهد. قضاوت جرئت نکردند با او مخالفت کنند چون او اکثریت مردم را که شیفته او شده بودند در پشت سرش به‌همراه داشت. همه اقشار و طبقات اجتماعی قاطی شده بودند.

در دوران حکومتش از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶، تاکسین برای تحلیل بردن و فرسودن سیستم قدرتی که بوسیله قانون اساسی برپا شده بود کوشش نمود. او مجلس سنا و کمیسیون انتخاباتی را «خرید»، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها را مرعوب کرد، سازمانهای غیردولتی را به حاشیه راند. اما در کنارش او سیاست کمک اجتماعی را برپا داشت چیزی که هیچ رئیس دولتی قبل از وی انجام نداده بود: اهدای وام به روستائیان، پوشش همگانی اجتماعی و تقریباً مجانی، پشتیبانی از برنجکاران... این بدعت‌های سیاسی از او قهرمانی ساخت به چشم طبقات مردمی. البته برنامه «جنگ برعلیه مواد مخدر»ش قابل توجه بود.

دو زیاده‌روی باعث سقوط تاکسین میشود. اول علاقه مفرطش به پول، که او را هل میدهد که اداره کشور را با داد و ستد خانوادگی قاطی کند. دیگر آنکه اعتقادش به اینکه سیاستمدار بزرگ تاریخی کشورش میباشد چیزی که باعث ناراحتی و عذاب اطرافیان دربار بود. در سپتامبر ۲۰۰۶ بوسیله یک کودتا از حکومت برکنار شده و به دو سال زندان محکوم میشود. تاکسین از سال ۲۰۰۸ در تبعید بسر میبرد.

آدم ناخودآگاه بیاد آقای رفسنجانی میافتد که در آشوب‌های اخیر جانب کاندید شکست خورده انتخابات را میگیرد ولی بعدها با زرنگی خاص خود بیت رهبری را از حمایت خویش مطمئن میسازد. باید توجه کرد که حداقل غارتگران سرمایه ملی در کشورهای دیگر محاکمه شده و تبعید میگردند. لیکن در کشور ما آقای رفسنجانی با میلیاردها دلار دزدی و چپاول به ریش ملت خندیده و با توسل به بیت رهبری برای خود کسب آبرو و اعتبار میکند.

آقای موسوی کاندیدای شکست خورده انتخابات

است. آنهایی که دور و بر کاخ پادشاهی می‌پلکنند، اشراف، قضات عالی‌مقام، امیران ارتش هستند. توده روستایی شمال و شمال شرقی و بخشی از طبقات شهری از این جهش اقتصادی بهره‌ای نبرده بلکه نابرابری اجتماعی و جغرافیایی سیام صدای نارضایتی آنها را بلند و بلندتر میکرد. شانس آنها آن بود که تاکسین انتخاب شود. او طرفدار یک سیاست مساعدی نسبت به محرومان بود. بین ارتشی که ضامن وحدت کشور بوده و نخبگان در پایتخت که در باره دمکراسی داد سخن میدهند، در حالیکه یک سیستم اربابی قرن هیجدهم را در تایلند دوام و قوام می‌بخشند و مردان سیاسی بدین جهت در انتخابات شرکت میکنند که از نعمات آن بهره‌مند شوند. پادشاه تنها مرجع اخلاقی است، ولی این پادشاه بیمار و خرفت نمی‌فهمد که شکلی را که برای اداره کشور برگزیده با ساخت اقتصادی جامعه قرابتی ندارد.

لیکن میلیاردرهایی که بعد از مرگ پادشاه را آماده میکنند حاضر به تضعیف نهادهای کشور برای رسیدن به مقاصد خود هستند. اولین کس از این دست نبودکنندگان کشور آقای تاکسین شیناواترا، یک نخست‌وزیر قدیمی از نوع برلوسکونی فلفل زده، زمانی که بر سر کار بود، قانون اساسی را دستکاری کرده و نهادهای کشور را با چنین گستاخی‌هایی برعلیه خود برانگیخته که نخبگان تایلندی بکمک ارتش او را از قدرت واژگون ساختند. از این هنگام آقای تاکسین طرفداران خود را لباس سرخ پوشاند و طغیان و سرکشی آنها را با پولهای بادآورده تأمین میکند. میلیاردر دیگری بنام سوندهی لیمتونگول، با سیاسی کردن چهره شاه و پوشاندن طرفداران خود به پیراهنهای زرد (رنگ سلطنتی) نقش خطرناکی بازی کرده است.

از آن پس «سرخ جامگان» و «زردجامگان» گروه‌های بشدت هیجان‌زده و متعصب خود را بوسیله سخنرانی‌های آتشین که روی کانال‌های تلویزیونی اربابانشان پخش میشود بسیج کرده و برای درگیری در جنگ داخلی خزنده آماده میکنند. آنان به نوبت با تصرف و چیره شدن در مراکز و میدان‌های سمبلیک در پایتخت برای درگیری آماده میشدند.

نخست وزیر فعلی که زاده بریتانیای کبیر و فارغ‌التحصیل از دانشگاه اکسفورد میباشد ظاهراً آماده پذیرش انتخابات پارلمانی پیش از موعد مقرر بود ولی با پیشروی سرخ جامگان این وعده خود را پس میگیرد. او

ریاست جمهوری و رهبر سبزه‌ها که خود نیز این عنوان را نمیخواهد نمایندگی کند کارنامه‌اش برای مردم ایران واضح و آشکار میباشد. در کارنامه نخست وزیر سابق جمهوری اسلامی ایران نخستین عملکردش که خودنمایی میکند، کشتار هزاران زندانی سیاسی در بند در سال ۶۷ میباشد. از برنامه اقتصادی‌اش همین بس که مجری دستورهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول میباشد. بعلاوه هیچ تلاشی در جهت تشکل و سازماندهی افراد ناراضی از سی و یکسال حکومت اسلامی نکرده و توهم ولایت فقیه و اطاعت از بیت رهبری چشمش را کور کرده و گوش شنوایی ندارد که صدای ضجه شکنجه‌شدگان و فریاد اعدام‌شدگان را بشنود.

در سرکوب مخالفان حکومت‌های تایلند و ایران به یک میزان از تک تیراندازان استفاده کردند در حالیکه تیراندازان تاباندی رهبری جنش را نشانه می‌گرفتند تیراندازان غیبی مسلمان مردم بیدفاع را هدف قرار دادند. آنان که در ایران خواهان اعتصاب عمومی بودند امروز باید ببینند که چگونه ارتش تایلند مردم بی‌سلاح را که در یک پارک عمومی بست نشسته بودند به رگبار بسته است.

تایلند ۶۵ میلیون نفر جمعیت داشته و سیستم کشورداری آن پادشاهی است که البته در سال ۱۹۳۲ به مشروطه سلطنتی تبدیل شده است. از این نظر تایلندی‌ها از ما ۲۶ سال عقب‌ترند زیرا انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۹۰۶ بوقوع پیوست ولی هنوز کشور ما فاقد آزادیهای اولیه است. تایلند از نیم قرن باین طرف ۱۸ کودتا را دیده و بهمان نسبت قانون اساسی‌اش را تغییر داد. پادشاه تایلند ۸۲ سال داشته و بشدت بیمار است. یک پیشگویی قدیمی اعلام میکند که پس از این پادشاه که بیش از شصت سال به تخت سلطنت جلوس کرده، سلسله‌اش ناپدید خواهد شد. بنابراین تایلندی‌ها توجهی به پسر شاه ندارند (قابل توجه رضا پهلوی خودمان!).

ایرانی‌ها موفق شدند سلطنت را بگور بسپارند ولی موفق به استقرار دمکراسی نشدند. در حالیکه تایلندی‌ها با وجود سیستم پادشاهی حداقل می‌توانند حرفشان را بزنند.

همچون خیلی از کشورهای آسیایی که با رشد فزاینده اقتصادی روبرو هستند، تایلندی‌ها که باور یافته بودند که از بحران ۱۹۹۷ گذشته‌اند دیدند که رشد اقتصادی‌شان بوسیله «نخبگان» بانکوک ملاحظور شده

غارت حاصل دسترنج مردم و کسب سود و به بند کشیدن آزادی های بدست آمده از مبارزات منتهی به قیام ۵۷ پرداخت.

اعتراض به نتایج انتخابات به زودی در میان بسیاری از معترضین تبدیل به نفی کلیت نظام و پیدایش زمینه‌ای برای نقد و بازنگری و دقت در هر دو جناح درون حکومت شد. بسیاری به درستی و به سرعت در فضای ایجاد شده علیه دیکتاتوری، حکومت دینی، فقر و نابرابری و شرایط غیرانسانی تحمیل شده بر مردم شعار دادند. اصلاح طلبان حکومتی، سراسیمه این اقدامات را «ساختار شکنانه» خواندند و خواستار بازگشت به قانون اساسی و اندیشه‌های «امام» شدند. اما واقعیت این است که منافع و مطالبات اکثریت مردم از خواسته‌ها و موجودیت اصلاح طلبان و نیز رقیب آنان در جناح اصولگرا، جداست و حتی در مقابل آن قرار دارد.

درس‌های اتفاقات نه تنها یک ساله اخیر بلکه سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی و تجارب قیام ۵۷، باید برای همیشه به ما بیاموزد که مطالبات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی ما با توهم به این یا آن جناح سرمایه داری - چه از نوع اسلامی و برآمده از حوزه‌های علمیه و چه بیرون آمده از مکاتب اقتصادی نولیبرالی آمریکا و غرب - بدست نمی‌آید.

ما نمی‌توانیم و نباید چشم به فرود هیچ هواپیمایی و فرود اختاپوس گونه هیچ رهبری با هر لباس و شعار و فریب و ادعایی باشیم. نگاه ما باید به سازماندهی از پایین و توسط خود مردم و بر اساس مطالبات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی خودمان باشد. این است درس بزرگی که باید از تجارب گذشته و حالمان پیش روی خود قرار دهیم!

روز جهانی کارگر و پیام نهفته در آن کلید حل معمای ماست.

اکثریت مردم جامعه، مزدبگیران و حقوق‌بگیران و فروشندهان نیروی کار - کارگران - هستند و هم اینان هستند که - چه با کار فکری و چه کار بدنی و یدی - تولیدکنندگان تمامی ثروت‌های مادی و معنوی جامعه‌اند. کدام دموکراسی عالی و کامل‌تر از این خواهد بود که اکثریتی که همه نعمات مادی و معنوی را تولید می‌کنند، قدرت راهبری جامعه را در دست داشته باشند؟

سرمایه سرمایه‌داران از دل هیچ غار معجزه‌ای بیرون زده است. بدون نیروی کار، هیچ سرمایه‌ای به سرمایه

هیچوقت درخواست تجدیدنظر در قانون انتخابات را نمیکند از ترس اینکه آراء محرومان تاکسین را به قدرت برساند.

با درخواست انحلال پارلمان، «سرخ جامگان» از چند ماه قبل میخواستند ثابت نمایند که بر روی توده جامعه نفوذ دارند. اگر زورآزمایی و کشمکش بین دو نیرو تا این حد دوام یافت بدین دلیل بود که حرکت فراگیر شده و بخشی از طبقه متوسط را در شهرها دربرمیگرفت. استادان دانشگاه‌ها و کاسبکاران برای افشای تصرف قدرت توسط نخبگان به اردوی مخالفین پیوسته بودند. علت شکست اعتراضات، چه در ایران و چه در تایلند که شکل پیشرفته‌تر این قبیل شورش‌ها میباشد، فقدان یک حزب فراگیر توده‌ای است که خواستار زندگی بهتر برای کارگران و دهقانان باشد. بنابراین مجبوریم هنوز بر حول محور «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است» حلقه بزنیم. در شورش بانکوک دیدیم که چگونه رهبران جنبش مردم را به میدان رزم کشیده و قادر به کنترل آن نبودند. بعلاوه با تسلیم خود بار دیگر تخم یأس و نفاق را در جنبش مردم پراکندند. این جنبش نمونه کاملی از جوش و خروش خرده بورژوازی بود که بار دیگر به خون نشست و ما را به فکر وادار میکند که چگونه باید با گام‌های پیوسته، استوار و هماهنگ تارهای نامرئی سرمایه‌داری را بریده و دنیای آزادی و برابری را برقرار سازیم.

حمید باقری

بیانیه رسمی شماره ۲ شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر سال ۸۹

روز جهانی کارگر، حلقه مفقوده مبارزات کارگران و مردم مبارز و آزادیخواه!

از دور جدید اعتراضات مردم ایران علیه ستمگری، نابرابری، دیکتاتوری، سرکوب، فقر، فساد، جهل، کشتار، حبس، تبعید و اقدامات ضد انسانی حاکمیت سرمایه داری در ایران، حدود یازده ماه می‌گذرد. مبارزاتی که بهانه اعتراض به نتایج انتخابات، آغازگاه زمانی آن بود ولی ریشه در عمر حاکمیت موجود ایران داشت. حاکمیتی که از ابتدای فرمانفرمایی خود با سرکوب آزادی‌ها و مطالبات اقتصادی - سیاسی عموم مردم و کارگران و نیروهای کارگری و سوسیالیست و سایر نیروهای مبارز آغاز کرد و بر بنیاد این سرکوب‌ها به

افزوده نمی‌شود و حیات و هستی جامعه در سرمایه‌داری و دولت‌های سرمایه‌داری - چه اسلامی و چه لیبرالی و چه پادشاهی - در این است که بتوانند این نظام سیاسی - اقتصادی مسلط بر جامعه را با چنگ و دندان حفظ کند تا مبادا، بنیاد این مناسبات استثمارگرانه در هم بریزد. کارکرد تمام نیروهای پلیسی و امنیتی و قضایی و جنگ افروزی‌ها، همه و همه برای حفظ نظام سرمایه‌داری و بهره‌کشی حاصل از آن و جلوگیری از اتحاد و سازمان‌یابی طبقه کارگر است.

چنانچه اقشار و اصناف مختلف کارگری - چه فکری و چه یدی - آگاهانه و متحدانه تشکل‌های مستقل طبقاتی خود را ایجاد کنند و در پیوند و هماهنگی با یکدیگر در جامعه - و در سطح جهان - برای کسب مطالبات دموکراتیک، آزادی‌خواهانه و مطالبات اقتصادی و سیاسی خود با یکدیگر متحد شوند، اساس مناسبات استثمارگرانه سرمایه‌داری متلاشی خواهد شد؛ و از سوی دیگر اکثریت افراد جامعه، همزمان با رسیدن به خواسته‌ها و حقوق اقتصادی و سیاسی خود موفق به ایجاد دموکراسی راستین - حاکمیت اکثریت - شده‌اند.

آری! روز جهانی کارگر، و درس‌هایی که طبقه کارگر با خون خود به یادگار گذاشته است، یگانه راه نجات جامعه را به ما نشان می‌دهد.

اعتراضات مردمی علیه سرکوب، نابرابری، فقر و ستمگری باید به قدرت‌گیری خود مردم منتهی شود. تنها با ایجاد تشکل‌های مستقل طبقاتی است که حاصل رنج‌ها و مبارزات مردمی منجر به قدرت‌گیری جناحی دیگر با رنگ و لعابی دیگر از سرمایه‌داری نمی‌شود. تنها ضامن ایجاد و تثبیت دموکراسی و آزادی، قدرت و عرض اندام تشکل‌های مستقل در اصناف و اقشار مختلف است، قدرتی سراسری، متحدانه و سیلاب‌وار که هرگونه دست‌اندازی و تجاوز به مطالبات مردمی را پاسخی درخور دهد.

کارگران کارخانه‌ها، کارگران خدماتی، مزدبگیران شرکت‌ها و سازمان‌ها، پرستاران، معلمان، دانشجویان باید هرچه زودتر دست به ایجاد تشکل‌های مستقل کاری و عموم مردم اقدام به ایجاد شوراهای محله‌ای خود بکنند؛ قدرتی که در اتحاد این تشکل‌هاست تیری است که همزمان دو نشانه را هدف‌گیری می‌کند: ۱ - حاکمیت استثمارگرانه و ظالمانه حاضر را برمی‌اندازد و ۲ - اجازه قدرت‌گیری کلاهداران حاکمیتی دیگر را نمی‌دهد و بلکه قدرت سازمان‌یافته مردمی را به عرصه حاکمیت

اجتماعی مسلط خواهد کرد.

روز جهانی کارگر در خود در بردارنده تمام این درس‌ها و راه‌حل‌هاست و سالیان سال است که کارگران با بلند کردن پرچم سرخ خود و با جوش و خروشی در گستره اکثریت مردم کره زمین، معنای بلند این کلید معما را به بانگ بلند فریاد می‌کشند.

روز جهانی کارگر در سال ۸۹ همزمان شده است با خروش عمومی مردم علیه ظلم و سرکوب و دیکتاتوری. سال ۸۹ آستان بزرگترین اعتراضات و اعتصابات مردمی و کارگری نیز خواهد بود. حذف سوبسیدها (طرح هدفمند کردن یارانه‌ها)، حذف حداقل توانایی‌های اقتصادی و معیشتی اکثریت مردم است. و درآمد حاصل از حذف یارانه‌ها، برای تحکیم قلداری‌ها و نظامی‌گری‌های حاکمیت و بازپرداخت‌های وام‌های ننگین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هزینه خواهد شد.

وام‌هایی که برای سرمایه‌داران هزینه شده، باعث تقویت قدرت اقتصادی نیروهای سرکوبگر نظامی از جمله سپاه و بسیج شده، منجر به افزایش فاصله طبقاتی شده، عده‌قلیلی را فربه و فربه‌تر نموده است و اکنون بازپرداخت آن را نیز از جیب مردمی که فقیرتر شده‌اند، انجام می‌دهند!!

از هم اکنون نشانه‌های اعتراضات عملی مردم به این طرح خانمان برانداز، با نپرداختن هزینه‌های آب و برق و گاز و... آغاز شده است.

از سویی در سال ۸۹، حداقل دستمزد تعیین شده از سوی شورای عالی کار برای کارگران رقم ۳۰۳ هزار تومان در ماه اعلام شده است که این رقم حدود یک سوم خط فقر اعلام شده توسط منابع رسمی حکومتی است! شورای عالی کار مرکب از نماینده کارفرمایان (که دنبال تعیین کمترین مقدار دستمزد هستند)، نماینده دولت (که حامی سرمایه‌داران است و خود کارفرمایی عمده محسوب می‌شود) و نماینده خانه کارگر و شورای اسلامی کار (که نهادی ضد کارگری و دست‌ساخته حکومت است) می‌باشد. در این شورا حتی اگر به جای شورای اسلامی کار نماینده مستقل کارگری شرکت کند در برابر دو رای از دولت و کارفرما بازنده است. در واقع در این سیستم (سه جانبه‌گرایی) کارگر حتی فرصتی برای قیمت گذاشتن بر کالایی که می‌فروشد (یعنی نیروی کارش) ندارد!!! در حالی که دستمزد باید توسط تشکل‌های مستقل کارگری اعلام گردد.

تمامی زندانیان سیاسی (اعم از زندانیان کارگری و معلمان، دانشجویان، زنان فعالین حقوق کودک، روزنامه نگاران) و تمامی زندانیان عقیده و بیان و تمامی زندانیان حوادث اخیر هستیم. اعتراض و آزادی بیان جزو حقوق ابتدایی و مسلم مردم است. تمامی احکام قضایی صادره برای فعالین سیاسی - اجتماعی و کارگری لغو و تعقیب قضایی علیه آنان متوقف باید گردد.

۲ - آزادی تشکل‌های مستقل طبقاتی، آزادی انجمن‌ها، تحزب، اعتراض و اعتصاب و آزادی مطبوعات و آزادی بیان و اندیشه، حق مسلم انسانی ماست. ما برای کسب این حقوق و مطالبات دست از مبارزه برنخواهیم داشت.

۳ - تعیین حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومان اعلام شده توسط شورای عالی کار، درحالیکه خط فقر اعلام شده توسط برخی نهادهای رسمی حاکمیت ۹۰۰ هزار تومان است، نشان از عطش بی‌پایان نظام سرمایه‌داری به استثمار هرچه بیشتر کارگران و مزد بگیران و کسب سود هرچه بیشتر است. ما خواهان اعلام حداقل دستمزد توسط نمایندگان مستقل کارگری و تشکل‌های مستقل آنان و براساس حداقل‌های یک زندگی شرافتمندانه و انسانی هستیم.

۴ - ما در مقابل طرح ضد انسانی، سود محورانه و وحشیانه حذف سوبسیدها (هدفمند کردن یارانه‌ها) که چیزی جز خوش خدمتی به منافع سرمایه‌داری داخلی و جهانی نیست، دست از هرگونه اعتراض و اعتصاب برنخواهیم داشت و عموم مردم را دعوت به اعتراضات گسترده علیه هر درجه از اعمال این اقدام ضد مردمی می‌نماییم.

۵ - ما ضمن تأکید بر لزوم تأمین تمامی بازنشستگان برای داشتن یک زندگی انسانی و شرافتمندانه، خواهان برچیده شدن قوانین بردگی مدرن و روش‌های آن از جمله قراردادهای سفید امضا و قراردادهای موقت هستیم.

۶ - ما خواهان برخورداری تمامی افراد جامعه از آموزش، بهداشت و خدمات عمومی رایگان هستیم.

۷ - ما جنبش‌های اجتماعی دیگر مانند جنبش زنان، جنبش حقوق کودک و جنبش دانشجویی را متحد خود می‌دانیم و هرگونه تعرض به آنان را تعرض به جنبش کارگری و تجاوز به کرامت انسانی اکثریت افراد اجتماع می‌دانیم.

۸ - ما ضمن حمایت از کارگران مهاجر در ایران از

در این شرایط مردم و کارگران به جان آمده را به «کار مضاعف» نیز دعوت میکنند! کارگرانی که دیگر نای کار کردن در ساعات متمادی و کارهای اضافه بر شغل خود را ندارند و با اینهمه کار و زحمت از پس خرج بخور و نمیر خانواده‌شان بر نمی‌آیند.

در اقدامی دیگر برای حمله به حداقل آزادی‌های مردم، و برای ایجاد رعب و وحشت و تسلط روانی بر جامعه با طرح به اصطلاح «امنیت اجتماعی» بر روح و روان مردم خراش میزنند! در حالی که ما باور داریم آزادی پوشش و روابط انسان‌ها در جامعه از جمله اصول اولیه و حداقلی زندگی انسانی است.

بهترین و کاملترین عکس‌العمل اساسی و همیشگی به اینگونه دست‌اندازی‌ها و تجاوزات به جان و مال و اندک نان موجود در سفره مردم، اعتراض‌های سازمان یافته از طریق تشکل‌های خود ساخته مردمی و کارگری امکان پذیر است. در میان جنبش کارگری - و در مقطع سالیان اخیر - مدت‌هاست که در میان کارگران این اقدامات برای ایجاد تشکل‌های مستقل طبقاتی آغاز شده است. از همین روست که حاکمیت سرمایه‌داری اسلامی ایران، فعالین کارگری و تشکل‌های کارگری مستقل را مورد تهاجم و سرکوب قرار داده است. کارگران زندانی بسیاری از جمله محمود صالحی (در سقز) ابراهیم مددی، منصور اسالو (از سندیکای کارگران شرکت واحد) و دیگر همکارانشان، علی نجاتی و دیگر همکارانش (در سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه)، فعالین کارگری بسیار و فعالین کارگری در صنف معلمان و... همه و همه در این سالها مورد خشم حاکمیت کارگر ستیز سرمایه‌داری اسلامی قرار گرفته‌اند. اما این جنبش را سر بازایستادن نیست.

از همین رو و بنا به دلایل ذکر شده در روز جهانی کارگر سال ۸۹ (شنبه، یازده اردیبهشت)، مهمترین خواسته‌ها و مطالبات عمومی مردم و به ویژه مطالبات کارگری زیر (که خلاصه مطالبات و از عمده‌ترین خواسته‌های کارگری میباشند)، در شعارها و خواسته‌های ما و در همه جا مطرح خواهد شد و تلاش ما کارگران بر این خواهد بود که نه تنها در مراسم‌های این روز، بلکه پس از آن و در هر جا و هر زمان و بیش از پیش برای تحقق این خواسته‌ها، دست به مبارزات خستگی‌ناپذیر بزنیم.

۱ - ما خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط

باصلاح خصوصی و همچنین سوء استفاده و کسب فوق سود مالکین خصوصی آنهاست. واگذاری کارخانجات بزرگ از جمله ایران خودرو و سایپا و بیش از ۱۸۰ واحد دولتی به بخش باصلاح خصوصی گوشه‌ای از این دست به دست کردن‌ها است.

چگونگی طرح خصوصی کردن کارخانجات دولتی، علاوه بر همسویی با سیاست‌های نهادهای سرمایه‌داری جهانی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و غیره، نشان‌دهنده سیاست‌های ضدکارگری جمهوری اسلامی است که فقر و نابودی را بیش از پیش به منزلگاه کار و زحمت آورده است. این در حالیست که زنان کارگر در ایران با دشواری‌های مضاعفی روبرو هستند و نرخ بیکاری آنان دو برابر مردان کارگر است.

در چنین شرایطی حداقل حقوق کارگران ایران و بر اساس مصوبات نهادهای دولتی مربوطه سیصد و سه هزار تومان اعلام شده است که برابر با یک سوم خط فقر است. کارگران امروزه هیچ چیز برای از دست دادن ندارند و هم از اینرو به گستردگی و بی‌شمار اعتراضات خود را به روشهای مختلف اعلام میدارند.

این اعتراضات برحق اما با واکنش‌های سرکوبگرانه و خشونت‌آمیز نهادهای سرکوبگر رژیم در داخل و خارج کارخانجات مواجه میشوند و هم اکنون تعداد بسیاری از کارگران مبارز و نمایندگان آنها در زندانهای قرون وسطائی حاکمیت تحت فشارهای سخت و طاقت‌فرسا بسر میبرند.

دهها هزار کارگر کارخانجات و واحدهای تولیدی حتی از دریافت حقوق ماهانه خود محروم مانده‌اند و همچنین از ایجاد تشکلهای مستقل خود و برسمیت شناخته شدن آن محروم مانده‌اند.

بیکاری و بیکارسازی از تهدیدات بزرگ علیه کارگران است، بخش بزرگی از کارگران عسویه اخراج شده‌اند و با شرایط بس دشواری مواجه میباشند.

فشار بر زندانیان سیاسی بطور عام و بویژه نمایندگان کارگران در زندانها از جمله منصور اسالو افزایش یافته است.

فاجعه بزرگی در راه است که ابعاد آن میتواند شرایط زندگی اسفبارتری برای طبقه کارگر در بر داشته باشد. هم از اینرو تنها و تنها مسیر نیل به زندگی عادلانه‌تر در پرتو آزادی و برابری، همبستگی عمومی کارگران و مزدبگیران و مبارزات متشکل آنان برای درهم

جمله مهاجرین افغان، خود را در صف مبارزه جهانی طبقه کارگر می‌بینیم و از مطالبات و خواسته‌های تمامی کارگران جهان حمایت می‌کنیم. همچنین ما خواستار آن هستیم که روز اول ماه مه، تعطیلی رسمی اعلام شود و هرگونه ممنوعیت اجرای مراسم در این روز ملغی گردد.

زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر

خجسته باد فرا رسیدن روز جهانی کارگر

گسترش دامنه فقر و استثمار با نظم سرمایه‌داری عجین است. پی‌آمد انباشت ثروت در دست سرمایه‌داران، فقر و فلاکت اردوگاه کار و زحمت است. روز جهانی کارگر روزی است که کارگران و مزدبگیران محروم در سراسر گیتی با مشت‌های گره کرده خود به مناسبات سرمایه‌داری جهانی اعتراض می‌کنند و سرود آینده و دنیائی بهتر و عادلانه‌تر را سر میدهند.

باید از ریشه براندازیم کهنه جهان جور و

بندگی

و آنگه نوین جهانی سازیم هیچ بودگان هرچیز

گردند

کارگران جهان در این روز حماسی یک رویارویی گسترده و جهانی را در برابر اردوی سرمایه و دولت‌های حامی آنان و ستم طبقاتی سازمان میدهند و آینده‌ای بهتر و عاری از ستم را در فضای زندگی بشری نوید می‌دهند.

کارگران ایران نیز علیرغم تمامی رنج‌ها و سختی‌های تحمیل شده از سوی مالداران و ثروت‌اندوزان سرمایه‌دار و رژیم جمهوری اسلامی، اما بروشنی اهمیت و جایگاه ویژه این روز را می‌شناسند و به پیشواز آن می‌روند. روز اول ماه مه (که هنوز در ایران به رسمیت شناخته نشده است) برای کارگران ایران و بالاخص نمایندگان آنها پی‌آمدهای بسیاری نیز به‌همراه داشته است. از آن جمله‌اند سرکوب و بازداشت، شکنجه و محکومیت به زندانهای طویل‌المدت. هم اکنون بسیاری از آنان به دلائل واهی و از جمله شرکت در مراسم روز جهانی کارگران در سیاهچالهای رژیم در بدترین شرایط قرون وسطائی بسر میبرند.

بر طبق آمار منتشر شده تاکنون نرخ بیکاری کارگران در سال گذشته افزایش ۵۰ درصدی داشته است که نتیجه مستقیم سیاست‌های رژیم و منجمله واگذاری نهادهای تولیدی دولتی به بخش

در چنین شرایطی، طبقه کارگر ایران که پیشتر مبارزه نهایی علیه جمهوری اسلامی است و تغییرات بنیادی ساختار اجتماعی ایران، در زمینه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر دوش اوست و در یک جمله وظیفه اش برپائی انقلاب اجتماعی در ایران است، در وضعیت دشوار قرار گرفته است.

از یک سو، برای خواسته های اولیه خود که همانا تشکلهای مستقل صنفی - سیاسی است. با رژیم به غایت ارتجاعی در مبارزه است و از سوی دیگر بار سیاسی شتاب حوادث، چشم انداز یک انقلاب تمام عیار را پیش رویشان گشوده است. بنا به تجربه تاریخ در چنین شرایطی راه به سوی مبارزه و پیروزی هر چند سخت ولی میسر است.

جا دارد در سالگرد روز کارگر و جدال نیروی کار و سرمایه به خیل عظیم کارگران افغانی و خانواده شان بیاندهیم و از حیثیت و حقوق کاری آنها دفاع قاطعانه نمائیم، چرا که به شدیدترین وجه ممکن استثمار میشوند.

دوستان کارگر، نهادها و تشکلات مستقل کارگری داخل کشور، کمیته موقت اول ماه مه در پاریس که منتخب مجموعه ای از فعالین سیاسی است، همگام با شما از کلیه مطالبات سیاسی - صنفی تشکلهای مستقل کارگری که خارج از موازین استثمارگرانه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، جهت استقلال طبقاتی مبارزه سخت و دشواری را پیش میبرید، حمایت می کند و حداقل تلاش ما رساندن صدای شما به جهانیان و همقطاران طبقه شما خواهد بود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته موقت برگزاری اول ماه مه در پاریس - اول

ماه مه ۲۰۱۰

به مناسبت اول ماه مه، تقدیم به کارگران ایرانی در بند

اژن ورن کارگر آگاه و کمونار:

«برابری و همبستگی از راه آزادی»

۵ اکتبر ۱۸۳۹ اژن ورن (Eugène Varlin) در خانواده ای فقیر در استانی در جنوب حومه پاریس، در زمان سلطنت لوئی فیلیپ در فرانسه به دنیا آمد. در این سال که دوران اعتصابات کارگری است، ۶۴ اعتصاب کارگری که جرمی جنحهای محسوب می شد به ثبت رسیده و

پیچیدن طومار ظلم و ستم سرمایه داری حاکم ورژیم حامی آن است.

زنده باد همبستگی جهانی کارگران!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

پیام کمیته دفاع از آزادی و برابری در ایران - وین

بمناسبت فرا رسیدن روز کارگر

زنده باد اول ماه مه

روز همبستگی جهانی کارگران

کارگران جهان در شرایطی به استقبال اول ماه مه می روند که سرمایه جهانی، بشکل نئولیبرالیسم آن در بحرانی ژرف که برخاسته از خصوصیت ذاتی اوست، غوطه ور است. و تصور رهایی از آن در چنین نظامی امریست محال. دیگر پوسته سرمایه داری با هسته خود یعنی مناسبات تولید بورژوازی، مطابقت نداشته و تاریخ مناسبات این شیوه از تولید، دورانش سپری شده و نبرد بی امان کار و سرمایه زوال نظم ستمگرانه حاکم بر جهان را نوید می دهد.

اقتصاد بیمار سرمایه داری ایران که حلقه ایست از زنجیره جهان سرمایه داری، در بحران علاج ناپذیری گرفتار آمده که باندهای اقتصاد مافیایی درون حاکمیت جمهوری اسلامی و نیز کارفرمایان خصوصی راه برون رفتی نخواهند داشت. بحران عمیقی که ابعاد ویرانگر آن بر زندگی و معیشت کارگران سایه افکنده، و فاصله عظیم و هولناک فقر و ثروت را به منتهای درجه، رشد داده است.

شتاب حوادث، که ناشی از این بحران مزمین است، اقشار مختلف اجتماعی را به رویارویی سیاسی مستقیم با رژیم کشانده است. ارگان های حاکمیت سرمایه که در کل، نظامی - امنیتی است، چاره کار را، در سرکوب و بی حقوقی مطلق توده های مردم می بینند. از این رو هر صدا و حرکت آزادی خواهانه و برابری طلبی، پاسخش دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام است.

اما این پایان کار نیست. در عرصه این پیکار، نه جنبش زنان، نه جنبش دانشجویان، نه جنبش معلمان و نه جنبش جوانان ما با همه ددمنشی های رژیم نه تنها عقب نشینی نکرده اند، بلکه در هر موقعیت و مناسبتی که از شرایط اجتماعی موجود به دست می آورند، خواسته ها و مطالبات ترقی خواهانه خود را در مبارزه علیه رژیم فاسد جمهوری اسلامی ارتقا می بخشند.

از آغاز سال ۱۸۶۷ اژن ورن در مقام دبیر رابط دفتر انجمن بین‌المللی کارگران در پاریس با سخنرانی‌ها و نوشته‌هایش در مرکز اعتصابات قرار گرفته و یکی از رهبران جنبش کارگری می‌شود. در سال ۱۸۶۹، امپراطوری دوم با اعتصابات و تنش‌های اجتماعی، پایه‌هایش به لرزه درمی‌آید. در انتخابات مه ۱۸۶۹، نوزده نفر عضو انجمن بین‌المللی کارگران، برنامه‌ای را پیشنهاد می‌کنند که بعداً بخشی از برنامه‌های اجرائی کمون پاریس می‌شود. برنامه آنها شامل موارد زیر بود: حذف ارتش دائمی، حذف بودجهٔ ادیان و جدائی دین از دولت، آموزش همگانی، کاملاً لائیک و اجباری برای همگان به خرج دولت.

در سپتامبر ۱۸۷۰، بعد از شکست فرانسه از پروس و اعلام جمهوری، اژن ورن که به علت محکومیت غیابی به یک سال زندان به شهر آنورس در بلژیک گریخته بود، همچون ویکتور هوگو، از تبعید اجباری به پاریس بازمی‌گردد. به محض ورود به پاریس، اژن، کمیتهٔ مراقبت محلهٔ ششم پاریس را بوجود می‌آورد و سپس فرماندهٔ گردان ۱۹۳ گارد ملی می‌شود. وی می‌خواست انترناسیونال اول را دوباره در پاریس احیاء کند و همچنین، توجه خاصی به گارد ملی نشان می‌داد و در ضمن متوجه امکان ایفای نقش سیاسی مهم آن در آینده شده بود.

برای اژن ورن استقرار سوسیالیسم در آینده محرز بود و می‌بایست همگی سعی کنند تا بورژوازی نتواند به طور دائمی بر جمهوری جوان فرانسه مستولی گردد. از روز ۱۸ مارس ۱۸۷۱، یعنی روز شروع انقلاب کمون پاریس تا ۲۸ مه، روز مرگ غم انگیز اژن ورن، وی در تمام مأموریت‌هایش؛ وزارت جنگ، فرماندهی در گارد ملی وغیره، خستگی‌ناپذیر به فعالیت ادامه داد و در راه بهبود وضع کارگران هرگز کوتاهی نکرد.

از روز ۲۱ مه که نیروهای ورسای وارد پاریس شدند تا ۲۸ مه، طی «هفته خونین»، اژن ورن، سنگر به سنگر و قهرمانانه در برابر نیروهای ارتش آدولف تی‌یر که زنجیر گسسته و تحت فرماندهی افسران، ژنرال‌ها و مارشال‌های رژیم سلطنتی و امپراطوری دوم به قتل‌عام کارگران و زحمتکشان پاریس مشغول بودند، به مقاومت خود ادامه داد. برای آنها، کارگران و تودهٔ مردم، همان طور که در جنگ‌ها و طی «هفته خونین» که بیش از ۱۲۰ هزار نفر را کشتار کردند، فقط گوشت دم توپ بورژوازی و ارتش آن محسوب می‌شدند.

روزنامهٔ «کندوی کارگری» (La Ruche ouvrière) توسط کارگران طرفدار نظرات سن سیمون (Saint Simon) پایه‌گذاری شد. در این سالها اژن ورن، دوران کودکی اش را می‌گذراند و در دبستان خواندن، نوشتن و حساب کردن را آموخت و پدربزرگ مادری اش که مردی آگاه بود، برایش از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) می‌گوید. در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ اژن، ده سال بیشتر نداشت و انقلاب چند ماه بیشتر دوام نیاورده و در ماه ژوئن همه امیدها توسط نیروهای «نظم» برباد رفته و انقلاب سرکوب شد. آدولف تی‌یر در ماه سپتامبر به خود اجازه داد، بگوید: «کارگران هرگز به اندازه امروز ثروتمند نبوده‌اند».

در سال ۱۸۵۲ اژن ورن برای کارآموزی رهسپار پاریس شد. وی در چند کارگاه به کار پرداخت و ساعات فراغتش را به آشنائی و خواندن آثار ادبی، سیاسی و اقتصادی می‌گذراند. در ژوئیه ۱۸۶۵ در یک مهمانی دوستانه اژن ورن می‌گوید: «آنچه که بایستی با تمام نیرویمان با آن مبارزه کنیم؛ نادانی، عادی کردن جریان کار روزمره و پیش قضاوت‌ها هستند، زیرا سد راه ترقی کارگران می‌باشند. آنچه برای مبارزه با این مشکلات ضروری است، رشد آموزش توده‌هاست. رهائی مادی کارگران بدون رهائی معنوی و فکری آنها نمی‌تواند وجود داشته باشد.»

در هیجده سالگی، اژن به «جامعه مدنی صحاف کاران» (La Société civile des relieurs) می‌پیوندد و از این زمان فعالیت‌هایش را به چندین برابر افزایش می‌دهد. در تابستان ۱۸۶۴ وی موفق می‌شود به اعتصابات کارگران صحاف کار پایتخت، تحرک بیشتری ببخشد. کارگران خواستار کاهش ساعات کار روزانه از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت و افزایش دستمزدها بوده و در نهایت پیروز می‌شوند. رفقای اژن برای سپاسگزاری از زحماتش، ساعتی نقره ای به وی هدیه می‌کنند.

در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، کارل مارکس، انجمن بین‌المللی کارگران (AIT) انترناسیونال اول) را پی‌ریزی می‌کند و ۸ ژانویه ۱۸۶۵ شاخهٔ فرانسوی انترناسیونال اول در پاریس شروع به کار می‌کند. اژن ورن که جزو اولین اعضای انجمن محسوب می‌شود، با نشریه هفتگی آن «تریبون کارگری» (La tribune ouvrière) به همکاری می‌پردازد و در ماه سپتامبر همان سال بعنوان نمایندهٔ کارگران، در کنفرانس لندن شرکت کرده و با کارل مارکس آشنا می‌شود.

توهمی به اتوبی‌های از پیش ساخته شده‌ای که توسط فرمان‌های خلق صادر شود، ندارد». «او نمی‌خواهد به هیچ ایده‌آلی، واقعیت بخشد، او فقط می‌خواهد عناصر جامعه جدیدی را که جامعه در حال فروپاشی و کهنه‌پورژوازی در کنار خود حمل می‌کند، آزاد کند».

شهزاد سرمدی - پاریس اول ماه مه ۲۰۱۰
این مقاله با استفاده از جزوه اژن ورن در انتشارات انجمن دوستداران کمون پاریس نوشته شده است.

جشن کارگران از سال ۱۷۹۳ در فرانسه بوجود آمده و تظاهرکنندگان بجای گل موگه muguet امروزی، مثلثی قرمز به معنای ۸ ساعت کار، ۸ ساعت خواب و ۸ ساعت تفریح استفاده می‌کردند و این نشانه کم کم با گل اگلانتین Eglantine قرمز جایگزین میشود.

توفانی که آرام نخواهد گرفت...

روز ۱۹ اردی‌بهشت، تهران خبر داد: صبح امروز، پنج زندانی سیاسی در زندان «اوین» به دار آویخته شده‌اند. خبر کوتاه بود؛ اما، با شتاب، در ایران و جهان توفانی برانگیخت. این نخستین جنایت رژیم دینی حاکم نبود. مدعیان روحانیت، بیش از سی سال است که به نام خدا، مردم ایران را به اسارت گرفته‌اند و با دار و رگبار و زندان و شکنجه و کشتارهای خیابانی و خانه‌گردی بی‌انقطاع، بر آنها حکومت می‌کنند. ابزار حکومت دینی، سازمانی است مستقل از بنیاد حاکمیت ملی که با انقلاب مشروطه در ایران پا گرفته و در مسیر زمان به مرحله حکومت جمهوری رسیده است. آنها، با نام «ولایت فقیه»، در بافت سپاه پاسداران تحت امر «ولی» و شبکه نمایندگان او در سراسر سازمان‌های کشوری و لشکری، و قوای مقننه و قضائیه، شبکه امامان مساجد و سربازان امام زمان، بر جمهوری سوار شده‌اند و اراده فردی «ولی» را جاگزین حاکمیت ملی کرده‌اند. او را «نماینده خدا روی زمین» و مردم را محکوم و مطیع اراده وی می‌خواهند. و مردم ایران، این را بر نمی‌تابند. و با هر نوع «ولایت» و «خلافت» الهی، بیگانه‌اند.

«دارآویختگان» ۱۹ اردی‌بهشت، نخستین نبودند، آخرین هم نخواهند بود. این کاروان هم چنان در راه است؛ تا جایی که شیشه عمر ولایت و ولایتمدار در کوهسار پایداری خلق بر سر سنگی، بشکند. توفانی که به دنبال خبر، در ایران و جهان برخاست، نشانی است از نزدیک بودن این پایان.
نام پنج دار آویخته، از مدتی پیش در خبرها، می‌آمد.

صبح روز ۲۸ مه، اژن ورن در یکی از آخرین باریکادها به رزم خود برای حکومت جوان کارگران ادامه می‌داد. بعدازظهر، خسته و از پا افتاده، روی نیمکتی نشسته بود. کشیشی که مفتخر به درجه لژیون دُنور نیز بود، اژن ورن را می‌شناسد و فوراً او را به ستوانی به نام سیکر (Sicre) لو می‌دهد. اژن ورن، مضروب و مجروح، به بالای تپه مون‌مرتر (Montmartre) همانجا که گاردهای ملی، دو ژنرال آدولف تی‌یر را روز ۱۸ مارس اعدام کرده بودند، برده می‌شوند. وی هویت خود را تأیید و دیگر سکوت می‌کند. در یک لحظه وی محکوم به اعدام و همانجا او را تیرباران می‌کنند. اتحاد قدرت سیاسی سرمایه و دین‌مداران (le sabre et le goupillon : l'armée et l'Eglise) بار دیگر اثبات می‌شود.

ماکسیم وی‌یوم Maxime Vuillaume در یادداشت‌های سرخ» شرح واقعه را از زبان یکی از حاضرین چنین تعریف می‌کند: «... محکوم، سربند و ایستاده بود. تمام رفتارش همچون مردی شجاع بود... سربازان در سه چهار قدمی ورن بودند... آنها شلیک می‌کنند. ورن خم شده و به زمین می‌افتد...». «زنده باد جمهوری»، «زنده باد کمون»؛ آخرین کلماتی بود که بر زبان آورد. ستوان سیکر، افسر فرومایه ورسای، ساعتی را که رفقای اژن، در گذشته، به وی هدیه کرده بودند، تصاحب کرده و در تمام مهمانی‌های شبانه‌اش آن را با تکبر و افتخار به نمایش می‌گذاشت. ماکسیم دکان (Maxime Decamp) از دشمنان قسم خورده کمون پاریس، درمورد اژن ورن نوشته است: «او سرافراز و شجاعانه مرد».

کمتر از ۲۴ ساعت قبل از تیرباران شدنش، اژن ورن که می‌دانست سربازان ورسای، کسانی را که دست به اسلحه برده‌اند، قتل عام خواهند کرد به ژول والس (Jules Vallès) می‌گوید: «آری، ما را زنده، قطعه قطعه خواهند کرد، مرده ما را در گِل خواهند کشید. مبارزان را خواهند کشت. زندانیان کشته خواهند شد و زخمی‌ها را از پای در خواهند آورد. کسانی که زنده خواهند ماند. اگر کسی باقی بماند، در زندان‌های اعمال شاقه خواهند مرد. اما تاریخ بالاخره به روشنی خواهد دید که ما جمهوری را نجات داده‌ایم».

آری اژن ورن به انقلاب اجتماعی و جمهوری سوسیال معتقد بود و هیچ شکی نیست که وی هم چون کارل مارکس بر این باور بود که: «طبقه کارگر انتظار معجزه‌ای از کمون پاریس را نداشت. طبقه کارگر

روشنفکران - و «دادگاه انقلاب ولی فقیه». در اوج استیلای قدرت شاه، که به برکت کودتای ۲۸ مرداد، ایران، زندان و شکنجه‌گاه روشنفکران شده بود، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، در خارج، پرچم‌دار مبارزه با دیکتاتوری رژیم شد. و دانشجویانی که به ایران بازمی‌گشتند، زیر نظر «ساواک» بودند. روزی که یک سرباز گارد در داخل کاخ سلطنتی به شاه تیراندازی کرد، و در تعقیب شاه، دوید تا کشته شد، «ساواک» از فرصت استفاده کرد و پای چند دانشجوی بازگشته از اروپا را به حادثه کشاند. و با پرونده‌سازی، آنها را به زندان و شکنجه‌گاه فرستاد. کنفدراسیون به دفاع بازداشت‌شدگان برخاست و حمایت افکار عمومی اروپا و دنیا را جلب کرد. هنگامی که دادگاه نظامی برای محاکمه تشکیل شد، چند حقوقدان و ناظر بین‌المللی به تهران آمدند و ناگزیر دادگاه، به صورت علنی به کار پرداخت. متهم اصلی پرونده، «نیکخواه» فرصتی یافت تا پرده از چهره حکومت بردارد و در مدتی که دادگاه جریان داشت، چاپ گزارش دادگاه در روزنامه‌های عصر موضوع روز محافل سیاسی و فرهنگی بود. اسماعیل رایین، روزنامه‌نویس و گزارشگر مورد اعتماد دولت، در دفتر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران نقل کرد: دفاع‌های «نیکخواه» توجه دولت را جلب کرده است. او را با «دکتر ارانی» مقایسه می‌کنند و می‌گویند نباید ارانی دیگری ساخته شود.

«پرویز نیکخواه» حکم اعدام را از سر گذراند و به ده سال زندان محکوم شد و بعد از چند سال، در زندان، «منشور انقلاب سفید شاه» را پذیرفت و مشمول عفو گردید و در سازمان تلویزیون ملی ایران، به مقام مسؤول بخش آموزش رسید. و در بحبوحه انقلاب بهمن، او را جای دیگری گرفتند. و در روزهایی که برپام مدرسه علوی، «خلخالی» بساط عدل اسلامی پهن کرده بود، پیش قاضی آوردند. محاکمه، کوتاه بود. کوتاه‌تر از یک آه. خلخالی از متهم پرسید: تو نامه علیه حضرت آیت‌الله خمینی را به روزنامه اطلاعات فرستاده بودی؟ - نه... قاضی کتاب کوچکی از بغل در آورد و پیش روی او گرفت: به این کلام‌الله قسم بخور... - من به شرفم قسم می‌خورم. به این اعتقاد ندارم.

و ناگهان خلخالی از جا پرید و خطاب به آدم‌هایی که آنجا بودند، گفت: شنیدید! این... (انبوهی فحش دور از عفت کلام) اقرار کرد که قرآن را قبول ندارد! و دستور داد پاسداران او را بردند و به تیر بستند. روزهای بعد،

روزانه و هر چند روز: فرزاد کمانگر، معلم روستا بود، نظیر صمد بهرنگی؛ و با افتخار و فروتنی از زندان به شاگردانش می‌نوشت؛ دانش آموز صمد است. و ماهی سیاه کوچولو را برای آنها نقل و تفسیر می‌کرد. شیرین علم هولی، دختری از کردستان بود که زبان بازجوها را نمی‌فهمید. و اراده‌ی بزرگ تر از مجموع خشم بازجویانش داشت. و گناه او و دو دارآویخته دیگر، این بود که کرد هستند! هر سه از کرد بودنشان دفاع می‌کردند. و انتظار نمی‌رفت این «گناه»، نزد قدرت حاکم، آن قدر بزرگ باشد که جان آنها را به «رشته تسبیح» بکشد.

با فرزاد کمانگر، معلم مدرسه کامیاران، خیلی زود انس گرفتم. دنیای او، دنیای آشنای من بود. کامیاران را ندیده بودم، اما وقتی که از شاگردانش در کلاس اول می‌گفت، یاد سال‌های دور، سال‌های ۲۷ و ۲۸ در من زنده می‌شد، یاد مدرسه «امین آباد بهنام سوخته» در ورامین؛ هر چند عمر آن دوره کوتاه بود و به سال‌ها تجربه معلمی کمانگر نمی‌رسید. در میان خبرهای زندان که پس از کودتای انتخاباتی، موضوع عمده بود، به سراغ کمانگر می‌رفتم؛ با دقت نوشته‌ها و پیام‌هایش را دنبال می‌کردم. او، چیزی بیش از یک انسان معمولی داشت. با فرهنگ بود - که تمام زندانی‌های سیاسی چنین هستند - و عاشق بود؛ عاشق طبیعت و انسان و زندگی. و بیش از همه با آنها زندگی می‌کرد که سازندگان فردا هستند، حتی از درون زندان.

روزی که در یک سایت خبری، همراه گزارش‌های دارآویختگان اوین، نامه‌های زندانش را خواندم، در آشفته حالی، به روزگاران دور سفر کردم: سال‌های پیش از ۲۸ مرداد و «نوشته‌های زیر چوبه دار» (ژولیوس فوجیک)، کمونیست چک، در شکنجه‌گاه نازی‌ها. زندان و شکنجه‌گاه حکومت اسلامی، از زندان و شکنجه‌گاه نازی‌ها، چیزی کم ندارد. اینجا هم ایمان به خدا، پشتوانه شکنجه‌گران است. و در چنین زندانی، کمانگر، به طرح و دفاع آرمان‌های انسانی که دارد، و بیان عشقی که به سرزمینش و به مردم آن می‌دارد، می‌پردازد. او را با صمد، در یک ترازو گذاشتم؛ زندگی صمد در آب‌های سرکش ارس، گم شد. و زندگی فرزاد، را دار قهر «ولی فقیه» خاموش کرد. هر دو معلم بودند و هر دو آموزگار خواهند ماند.

اما، آنچه مرا بیشتر رنج داد، در پی مقایسه‌ی دیگر بود: مقایسه «دادگاه نظامی شاه» - ماشین ریشه‌کنی

و اندی نتیجه تلاش مستمر مردم، دستاوردهای مادی و معنوی نیروی کار طی نسلهای متمادی فدای منافع مثنی مالک و سرمایه دار جعلق شد. بموجب اسناد بیش از ۶۰ میلیون بخاک افتادند، ویرانی و فقر + میلیونها معلول و آواره...

هیتلر و شرکاء در انتخاباتی «آزاد»! بقدرت راه یافتند و کار رسمی خود را با توقیف و تیرباران دهها نماینده پارلمانی کارگران، اعضای حزب کمونیست آلمان، در برلین آغاز کردند. معذالک، دنیای «آزاد»! اصلا بروی مبارک نیاورد. بالاٹیها، پدرخواندههای «نا»مرئی نیششان تا بناگوش باز شد. سفارشیها آتش بیار معرکه بودند. سیاستبازان پرنخوت انگلیسی و فرانسوی و سوئیسی و هلندی و بلژیکی... ارتش کارمندان عالیرتبه، لشکر مدیران اداری و دانشگاهی، هنرفروشان، وکیل و سناتور شاغل و از کار افتاده... بیشتر مسئولان خبری و مطبوعات غرب، خفقان مرگ گرفتند. هر یک بطریقی براختناق جنبش کارگری، بر کشتار کمونیستها مهر تائید زدند، آشکار و پنهان با نازیسم همراه گشته و در مسئولیت قتل عام تهوعآور کارگران و بینوایان جهان، در کشتار خلقهای خودی و غیر خودی، ترور ناجوانمردانه زنان و مردان جوان و سالمند، کودکان خردسال، بچههای قد و نیمقد، غالباً گرسنه و بیمار و ناتوان... شریک شدند. اینها همه، باید دستگیر و محاکمه می شدند. باید تمام املاک و دارائی، ویلاهای مسکونیشان برای اسکان آوارگان مصادره می شد. دادگاه نمایشی نورنبرگ چند «شاخه» سوخته و باطل را زد تا «ریشه» از میان نرود، تا مالکیت خصوصی، شیوه سرمایه داری تولید پا برجا بماند. پس بیخود نبود که در مذاکرات مربوط به چگونگی خلع سلاح آلمان، پیشنهاد استالین «بد»جنس مبنی بر مصادره سرمایههای حامیان نامدار نازیسم مورد قبول امپریالیستهای «متمدن» قرار نگرفت. آی آدمها...

بزعم «تئوری»فروشان قدیمی و جدید، مزدوران آشکار و پنهان بورژوازی... گویا نازیسم هیچ ربطی به مالکیت خصوصی و شیوه سرمایه داری تولید، اقتصاد بازار و رقابت انحصاری... نداشت! اصلا جنگ دوم جهانی ناشی از «جنون» هیتلر بود! جل الخالق! مثل اینکه حضرات «جنگ و صلح» را بمثابه مقولات اجتماعی برسمیت نمی شناسند. هر که نان از عمل خویش خورد. چون جنگ و جنگ دوم جهانی بطریق اولی، بمثابه یک مقوله تاریخی - اجتماعی، با افسانه جفنگ «هابیل و قابیل» خیلی فرق میکند. برای من، مقولات اجتماعی ریشه در مناسبات تولیدی جامعه دارند و در ورای رژیمهای

فریاد خانواده او را هم کسی نشنید. مثل دهها وزیر و امیر شاه که به همین کوتاهی در برابر مردی که هم بازپرس و دادستان و هم قاضی بود، نشستند و به جوخه اعدام سپرده شدند. و با شتاب یک طلوع و غروب، نوبت به شکار روشنفکران و مدافعان آزادی و انقلاب رسید که دیگر نیاز به تشکیل دادگاه هم نبود. در دانشگاه و مدرسه و خانه، و در تظاهرات دفاع از انقلاب و آزادی، همه جا پنجه مرگ در کمینشان بود.

دادگاه انقلاب، و عدالت اسلامی، امروز همان است که آن روز روی بام مدرسه علوی، با انبان احکام قتل «محارب»، «مفسد فی الارض»، «لامذهب»، به صحنه آمد و هر روز در ترویج عدالت به پیشرفت های تازه نائل شد. کارگزاران قتل های زنجیره ای، و مجریان قتل عام زندان های تهران و شهرستانها، در تمام ارکان اجرائی و قضائی کشور، حاکم و عاملند و حتی در لابه لای اعماق سلطه تاریکی سی ساله حکومت ولائی، از جست وجو، و زدودن جرقه های اندیشه، غفلت نمی ورزند. می خواهند علوم را هم نظیر آدمها با قهر، «مسلمان» کنند!

«فرزاد کمانگر»، در نامه های کوتاه زندانش، نقاش چیره دست عواطف انسانی، زیبایی های طبیعت و شور زندگی است. آموزگار عشق ورزیدن به هستی و آرمان خواهی است. اگر از او تنها همین نامه ها به جا مانده بود، برای آیندگان سندی بود که «حکومت ولائی» با کشتن او، چه جنایتی در حق فرهنگ و اندیشه ایرانی روا داشته است. ولی گویا علاوه بر شاگردانش که اندیشه گران فردا هستند، از او آثار دیگر نیز باقی است.

توفانی که برخاسته است، تا دژ جماران را نرود، آرام نخواهد گرفت...

رضا مرزبان

در بزرگداشت نبرد استالینگراد (شصت و پنج سال پس از پیروزی بر نازیسم)

جنگ دوم جهانی - که «تصادفا»! بعد از اتفاق محرمانه میراث خواران استعمار کهن، آدم فروشان انگلیسی و فرانسوی با هیتلر و شرکاء بر سر جهت جغرافیائی جنگ (موضوع کنفرانس مونیخ ۱۹۳۸ میلادی) و هجوم «نا»گهانی نازیها به لهستان شروع شد... از ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹ تا ماه مه سال ۱۹۴۵ میلادی، بیش از چهار سال متوالی بدرازا کشید - با کلی ضایعات انسانی و اقتصادی و اجتماعی. ظرف چهار سال

را به انگلیس و فرانسه واگذار کرد. تجربه نشان داد که پیمان ورسای، پیمانی امپریالیستی در بستر اقتصاد رقابتی... جنگ دیگری را زمینه چینی کرده بود. امپریالیسم آلمان، غرور خود را فروبلعید و به درون خزید. ولی از روی غریزه طبقاتی... با دول امپریالیستی غالب بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا هم پیمان شد.

ویرانی ناشی از جنگ اول جهانی باعث شکوفائی اقتصاد سرمایه داری در دوران موسوم به «صلح مسلح» گردید. در این رهگذر، آلمان مغلوب هم خیلی بهره برد، صنایع مصرفی، خاصه صنایع سنگین خود را گسترش داد، اقتصاد خود را ترمیم کرد. در موارد بسیاری، حتی از رقیبان غالب انگلیسی و فرانسوی خود نیز پیشی گرفت. بکمک سرمایه‌های کلان آمریکائی، صنایع شیمیائی و تسلیحاتی خود را توسعه داد، بیش از پیش توان نظامی خود را بالا برد...

دهسالی گذشت تا اینکه بازار دوباره لبریز شد، رفته رفته مکانیسم «تولید برای فروش» در خطر سکون و تباهی قرار گرفت. کوهی از کالاهای آماده مصرف بفروش نمی رفت. سرمایه پیش ریخته + اضافه ارزش نقد نمی شد. نرخ انباشت و نرخ سود سرمایه در کشورهای غالب و مغلوب سیری نزولی پیدا کرد. انحصار گرفتار نوعی بحران «مالی» شد. بسال ۱۹۲۹ میلادی بود که شرکت سهامی «وال استریت» ورشکست شد. میلیاردها دلار از پس انداز مردم، ظرف چند روز دود شد و بهوا رفت. سرمایه داری با محدودیت بازار فروش، با کاهش مواد خام و انرژی، بورژوازی با معضل اضافه تولید روبرو گردید. بانکهای ریز و درشت از رونق افتادند. دهها واحد تولیدی و بازرگانی «غیر» سودآور تعطیل شدند. صدها بنگاه صنعتی و مستغلاتی، هزاران شرکت مادر و خواهر و خواهر زاده... یکی پس از دیگری از پا درآمدند. تورم، کساد بازار، افزایش سرسام آور قیمتها، کاهش قدرت خرید همگانی... اینها همه کاملا مشهود بود. بیکاری، فقر و خانه بدوشی در کشورهای متروپل بیداد میکرد. در یک کلام، بازآفرینی زیست جمعی انسانها در چارچوب مالکیت خصوصی، تقسیم کار امپریالیستی و شیوه سرمایه داری تولید بکلی مختل شده بود. عاقبت صدای مردم درآمد. اعتراضات توده ای، جنبش سوسیالیستی کارگران در سراسر اروپا رشد کرد. مبارزه طبقاتی بالا گرفت. عاملی که کاهش بیشتر ارزش کار در سطح ملی و ماجراجویی در عرصه بین المللی را اجازه نمی داد. پشت جبهه نا آرام بود...

آلمان مغلوب، بعد از جبران ضایعات جنگ اول در چارچوب اقتصاد رقابتی، دوباره وزنه‌ای شد. بمرور سر از

اقتصادی متداول در این یا آن دوره معلوم تاریخی، اصلا قابل توضیح نیستند. پس باید رویدادها را پس و پیش کرد تا بعلت برآمد نازیسم دست یافت. داستان «جنون» هیتلر مورد بحث من نیست. ولی سابقه این «مجنون» با مالکان و اربابان و سرمایه‌داران خودی، با محافل مالی و صنعتی و تسلیحات، مثل دویچه بانک و کروپ و زیمنس و... کلی جای حرف دارد.

سقوط تزاریسیم روس. این جرثومه فساد، رقیب و همدست امپریالیستهای انگلیس و فرانسه و... در بحبوحه جنگ اول جهانی بود (۱۹۱۸-۱۹۱۴) که گرفتار یک انقلاب همگانی گشته و در فوریه سال ۱۹۱۷ میلادی بکلی از میان رفت. دولت سوسیال دمکرات کرنسکی فاقد شعور لازم برای درک انقلابی بود که تزاریسیم را از گردونه خارج کرد، اهمیتی برای نیازهای فوری و منافع استراتژیک بازیگران تاریخی انقلاب (کارگران و دهقانان) قائل نشد. اصلا لزوم تغییرات ساختاری را نمی فهمید و کاری با مالکیت متداول، با شیوه مرسوم تولید نداشت. تا اینکه عاقبت جانب جنگ امپریالیستی را گرفت و با میراث‌خواران استعمار کهن کنار آمد... پیروزی «نا» منتظر انقلاب سوسیالیستی اکتبر بسال ۱۹۱۷ میلادی و استقرار بعدی دیکتاتوری پرولتاریا در بزرگترین و یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای جهان آن روزگار، مالکان و اربابان و سرمایه داران بومی و بین‌المللی را گزید. بلشویسم «ماجراجو»! اصلا خواهان ادامه جنگ جاری و امپریالیستی نبود و ارتش تزاری را بکلی منحل کرد. روسیه را از جنگ بیرون کشید و بتمام نیروهای متخاصم پیشنهاد صلح داد. همزمان، دست بانتشار اسناد «محرمانه» جنگ زد. پته راهزنان انگلیسی و فرانسوی... را روی آب ریخت. ماهیت طبقاتی جنگ را لو داد. داستان مضحک «میهن پرستی» سرمایه‌داری، افسانه جفنگ «بشردوستی» بورژوازی را بلجن کشید... بنظر من جنگ «تیمه کاره» رها شد تا صلح بلشویکی در میان خلقهای شرق اشاعه نیابد - علت سرهم‌بندی کنفرانس شتابزده پاریس بسال ۱۹۱۸ میلادی.

انقراض امپراتوری دیرپای عثمانی، متحد امپریالیسم تازه نفس آلمان در جنگ اول جهانی، بسال ۱۹۱۸ میلادی بازمیگردد. پیمان ورسای، یکسال بعد میان دول امپریالیستی غالب و مغلوب اروپا امضا شد. آلمان مغلوب، پرداخت غرامت جنگ را بعهده گرفت، ناچار به حفظ نوعی استقلال سیاسی و اقتصادی رضایت داد و ارثیه گل و گشاد عثمانی - اسلامی در حوزه خلیج فارس، در بالکان و خاورمیانه تا سواحل دریای مدیترانه

خویش، مصمم شد تا ابتدا رقیبان اروپائی را به تسلیم وادارد، بر اروپا، یعنی مرکز تولید جهان آن روز، تسلط پیدا کند. برخلاف بی‌وجدانی متداول در غرب! یک چنین تغییری در اروپای سالهای سی میلادی، نه فقط هیچ نفعی برای دیکتاتوری پرولتاریا در بر نداشت، بلکه «سقوط» احتمالی آن را تسهیل میکرد. بهمین دلیل و برای جلوگیری از پیشروی نظامی نازیسم بود که شوروی طرح «دفاع جمعی اروپا» را پیشنهاد داد، که مورد اقبال دول «آزاد» سرمایه‌داری قرار نگرفت. تا اینکه نازیسم موفق شد در فاصله‌ای کمتر از دو سال، علاوه بر جبران مافات، تقریباً تمام اروپا را درنوردد. عملاً، کنترل مرکز تولید جهان آن روز را بدست آورد. بنظر من، این امر میسر نمی شد مگر با تمایل و همکاری «غیر» رسمی دول اروپا، خاصه انگلیس و فرانسه. که از ترس پیروزی احتمالی جنبش سوسیالیستی کارگران در سرزمین پایگاه، هیچ مقاومت جدی در برابر نازیسم نکردند. تا اینکه امپریالیسم آلمان، بعد از متحد کردن اروپا در زیر پرچم نازیسم و... بقصد درهم شکستن دیکتاتوری پرولتاریا، در ۲۱ ژوئن سال ۱۹۴۱ میلادی، به سرزمین بدون بازگشت سوسیالیسم هجوم برد - این هدف کنفرانس مونیخ بود.

پیشروی آغازین ارتش نازیهای اروپا، که با قتل‌عام ناجوانمردانه دهها هزار کارگر کلخوزی همراه بود! سرمایه‌داران جهان را بوجد آورد. تبلیغات رسمی نازیها، بخاطر درهم شکستن روحیه دنیای فقر و فقیران، بمراتب بیش از آن چیزی بود که رخ میداد. سرمایه‌داری میکوشید تا با برجسته کردن دروغین «پیروزیهای» خود در جنگ، خیزشهای بعدی کارگران و بینوایان را، پیش از وقوع، خفه کند! دیری نپائید که جنگهای دفاعی دیکتاتوری پرولتاریا پیشروی نازیسم را ترمز کرد، در تعرضی متقابل پوزه اروپای نازی را بخاک مالید. نبرد جانانه استالینگراد بر سر زبانها افتاد...

رضا خسروی

سر حلقه دزدان مجسمه های شهر تهران را در قم پیدا کنید!

یا للعجب!! چه طور تشکیلات وسیع آگاهی و کارآگاهی شهربانی نمی داند دزد مجسمه های برنزی شهر تهران، کیست و کجاست! چند هفته است که این دزدی پر برکت، رواج یافته بی آن که مقامات شهر را ناراحت کند. اول یک مجسمه بود: مجسمه «شهریار».

لاک خانگی بیرون کشید. به تناسب الزامات سرمایه‌های خودی، بدنبال بازار فروش، مواد خام و انرژی... از قضا ارثیه امپراتوری عثمانی را نشانه گرفت، یعنی در فکر تلافی شکست خود در جنگ اول جهانی بود. رقابت آشکار بجای رابطه «غالب و مغلوب» نشست و زمینه را برای تقسیم دوباره جهان، از راه مذاکره یا جنگ، مهیا کرد. چون آرایش نیروهای بین‌المللی، در قالب پیمان ورسای، دیگر هیچ تناسبی با وزن مخصوص اقتصادی دول انحصاری اروپا در دهه سی قرن بیستم میلادی نداشت. گشایش زوری بازار در دستور کار حضرات بود. فاشیسم و ارتش اوباش موسیلمینی در ایتالیا - دهه ۲۰ میلادی - این «نو» آوری محافل مالی و صنعتی ایتالیا بمنظور درهم کوبیدن جنبش سوسیالیستی کارگران، برای ترور کمونیستها در ملاء عام و جلوگیری از یک انقلاب ساختاری محتمل... خیلی موثر افتاد. بزودی بورژوازی آلمان نیز - در دهه ۳۰ میلادی - همین روش را در پیش گرفت. هیتلر آفرید، ارتش اوباش براه انداخت... نازیسم زائید. هیولای منحطی که پیش از قبضه کردن دولت از راه «قانونی»! بطرق «غیر» قانونی، یعنی با حمایت «نا» مرئی پلیس... از ترور کارگران، شکار و قتل کمونیستها در ملاء عام گرفته تا آتش‌سوزی و کودتاهای نمایشی... آلمان را مرعوب خود کرده بود.

نازیسم، ابتدا بقصد آرام کردن پشت جبهه خود، ارتش اوباش را بکار گرفت، خرده پای ورشکسته را بسیج کرد و جنبش سوسیالیستی کارگران را بکلی درهم کوبید. کمونیسم ستیزی را باوج رساند. حتی یهودیان را بجرم همکاری با کمونیستها و حمایت از بلشویسم آزار میداد... به بهانه شرایط اضطراری، مخارج «زائد» را از میان برد. حجم کل دستمزدها را به حداقل ممکن تنزل داد. اقتصاد جنگی براه انداخت، ضمن کاهش بیکاری از راه جاده سازی و... در خدمت جنگ، وسیعاً صنایع نظامی را گسترش داد و... بعد از این «موفقیتها» و همینکه خیالش تا حدودی از پشت جبهه آسوده شد، بیای حل و فصل مسائل برون مرزی رفت. و با دخالتهای آشکار و مکرر در اموری که بعنوان یک دولت مغلوب مجاز به انجامشان نبود، عملاً بر قرارداد ورسای مهر باطل زد. بسال ۱۹۳۶ میلادی، مستقیماً در جنگ داخلی اسپانیا حضور یافت. بسال ۱۹۳۸ میلادی، اطریش را به آلمان ملحق کرد. تمام این اقدامات غیرقانونی، از قضا با سکوت، بنظر من با تائید دول انگلیس و فرانسه... همراهی میشد، خشونت و عصیانگری آلمان را تقویت میکرد. بیخود نبود که نازیسم، با توجهی خاص نسبت به برتری نظامی و فنی

مگر نه این است که ابراهیم هم در بابل، مجسمه های معبد را می شکست تا به پیغمبری رسید و مگر پیغمبر اسلام هم، پس از فتح مکه، بت های عرب را در «کعبه» شکست؟ مگر قرار نیست کسی که تصویر انسانی را می کشد، باید روز قیامت به او جان بدهد؟ مگر تصویرگری منع شرعی ندارد؟ مجسمه سازی که هزار بارگناهش از آن بیشتر است! پشت دزدی مجسمه ها یک فتوای قهرآمیز را باید پیدا کرد. تا مجریان بسیجی فتوی هم راحت روی پرده ظاهر شوند!

هان! تمام مقامات حکومتی، بهتر از من و شما، می دانند که مجسمه شکنی و مجسمه دزدی، فقط می تواند با فتوای «آیت الله مصباح یزدی»، مرشد بسیجی های پیر و جوان باشد. و برای آن که صدایش ناگهان در نیاید، دنبال «جریان افتادن پرونده» و پیدا کردن دزد مجهول افتاده اند تا با کهنه شدن موضوع، در افکار عمومی، قضیه عادی شود!

رضا مرزبان

آکسیون در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی در فرانکفورت با خواست آزادی کارگران زندانی و کلیه زندانیان سیاسی فوری و بدون قید و شرط

بیانیه ۳ شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در ایران حاکی از آن است که در جریان مراسمهای روز کارگر در ایران که در فضای کم سابقه نظامی برگزار شد حداقل هیجده نفر دستگیر شدند. ما ضمن حمایت از مبارزات کارگران در ایجاد تشکل های مستقل خود و برگزاری آزادانه روز کارگر خواستار آزادی بی قید و شرط و فوری کارگران دستگیر شده و نیز کلیه زندانیان سیاسی در ایران هستیم. ما از تمامی آزادیخواهان و فعالین کارگری و نیز از کمیته ها، سازمانها، احزاب ایرانی و غیرایرانی در شهر فرانکفورت تقاضا داریم که با تمامی نیرو و با فراخوانهای خود در یک آکسیون ایستاده با تریبون آزاد شرکت کنند.

مکان: روبروی کنسولگری جمهوری اسلامی در فرانکفورت

زمان: روز جمعه ۷ مه ۲۰۱۰ از ساعت ۱۳،۰۰ تا ۱۵،۰۰

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگری

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران

کانون همبستگی با کارگران ایران - فرانکفورت و حومه

۲ مه ۲۰۱۰

kanoonhf_2007@yahoo.de

روز بعد چندتا شد و به فاصله یک هفته شمار مجسمه های دزدیده شده، به ۱۳ تا رسید. و بعد از آن که دزدیده شدن مجسمه های شهر، به مسأله روز تبدیل شد، تازه مسؤولان شهرداری، نشانی های عوضی می دهند. و یادآوری می کنند که گم شدن مجسمه ها تازه نیست؛ سابقه دارد؛ مسؤولان شهرداری، خودشان جای بعضی از مجسمه ها را عوض کرده اند و وعده می دهند که برای سرقت مجسمه ها، پرونده تشکیل داده اند و به زودی نتیجه را اعلام می کنند!

می دانید که دزدیدن مجسمه نصب شده در یک پارک، یک میدان، یک فضای نمایشی و یک دانشگاه، به آسانی گفتن آن نیست. مجسمه، حجم سنگینی است که بر پایه یی سخت، استوار شده است و جدا کردن این حجم سنگین، از پایه، بی ابزار فنی، ممکن نیست، و به زمان و تلاش احتیاج دارد و سر و صدا ایجاد می کند و کار جمعی می طلبد و سرانجام باید آن را با جرثقیل جابه جا کرد. و در کامیون قرارداد و به جای امن برد. و تمام این کارها، نمی تواند از نگاه و توجه عابر، همسایه و نگهبان و پاسدار محل مجسمه پنهان بماند. و مرتب تکرار شود.

هم شهرداری حافظ امنیت، و هم شهرداری صاحب حقیقی و حقوقی این مجسمه ها، باید باور کرد که می دانند چه بر سر مجسمه های بی زبان، آمده است. اما، پشت دیوار «نمی دانم» و ابراز بی خبری، سنگر گرفته اند تا مردم به شنیدن دزدی مجسمه ها عادت کنند. دزد مجسمه های چندتنی، که هر کدام محصول کار درازمدت یک هنرمند و دستیارانش هست، یک تن نیست؛ یک تیم است. و این تیم از چنان جسارت و احساس قدرت برخوردار است که می تواند در پای هر مجسمه، برای کندن و از پایه برداشتن آن، چند ساعت با خونسردی و بی واهمه «لو» رفتن، تلاش کند. و با وجود برملا شدن کار «مجسمه دزدی»، هم چنان این کار را ادامه دهد!

... و مهم تر از تیم، البته سردار و فرمانده تیم است که دور از صحنه عملیات «بسیج» شدگانش در بیت شامخ خود در قم، به «مخده» لم داده چشم به راه گزارش سردسته هیأت عملیاتی است که بعد از هر دست برد، از راه دور می رسد.

اگر بچه های مدرسه ابتدایی هم، از سابقه این فرمانده عمامه سفید در پرونده «زنان قربانی شهر ری» و در پرونده «قتل زنان و مردان جوان کرمان» باخبر باشند، و از «معجزه چاه» مسجد جمکران؛ مثل آب خوردن به بیست سؤالی دزد مجسمه های شهر تهران جواب می دهند.

انفجار سبز

از: باقر مومنی

قفسه های آن آشنائی بیشتری بیابید. و نظر خود را چه در کل به محتوای کتابخانه و چه بصورت نقد در مورد هر کتاب بیان کنید و بنویسید تا راهنمایی باشد برای ما که کاستی هایمان را در حد امکان بر طرف کنیم.

تلاش ما بر این است که در هر ماه حتماً اگر یک کتاب هم شده به این مجموعه اضافه کنیم، و در زمینه افزودن کتابهایی که با نشر الکترونیک متولد می شوند به سبب یاری رسانی به توسعه عرضه کتاب فعالیت می مضاعف داریم.

هر یک از ما رسالتی در جهت نگه داری کتاب ها بر عهده داریم. آن را بخاطر داشته باشیم.

ایرج هراتی

تک شماره: ۲ اورو

برای مکاتبه با ما میتوانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید
Goun-e-Goun@hotmail.fr

خواننده گرامی،

برای آشنایی با تازه های کتاب به نشانی الکترونیکی زیر مراجعه نمائید:

ketab@ketabfarsi.com

خواننده گرامی، ماهنامه ای که در دست دارید، تریبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در زمینه های ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... که اساس حرکت خود را بر محور روشنگری برای مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری بنا نهاده است.

این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمیکند. از همه علاقه مندان دعوت میکنیم از تریبون حاضر برای انعکاس نظرات خود استفاده نمایند.

گونه گون حق آزادی بیان، قلم و اندیشه را محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود محدودیت نظری قائل نیست. همراهی فکری و کمک های مالی دیگر دوستان علاقمند برای پخش گسترده تر آن را با آغوش باز می پذیریم.

برای تهیه گونه گون به آدرس های زیر در پاریس مراجعه شود:

- انتشارات خاوران 14, Cours de Vincennes, 75012 Paris
- کیوسک های روزنامه فروشی:
- 84 rue de Cambronne, 75015 Paris
 - 57 rue Passy, 75016 Paris
 - 49 Av. Wagram, 75017, Paris
 - 44, av. général Leclerc, 75014 Paris

هر روز از باریکه راهی آسفالته میگذرم. یک ماه پیش آسفالت در چند جا آماس کرده بود، با اینهمه نه آفتاب آنقدر تند و گرم بود و نه آسفالت آنچنان خلوار و نرم. ... و آماس ها هر روز برجسته تر میشدند یک هفته پیش چند تا از آماس ها شکاف برداشتند، با اینهمه نه باران باریده بود و نه اریبه ای از آن راه گذشته بود.

و دیروز...

از میان هر شکاف ساقه ای با چند برگ سبز سر بیرون کرده بود.
۱۳۷۰/۴/۱۲

نگاهی به کتابخانه گذرگاه

با توجه به دو نکته اساسی، بخصوص در این زمان باید توجهی خاص به کتابخانه داشته باشیم.

با درک این واقعیت که اگر نه بشکل نمادین ولی در حقیقت گرفتار نوعی کتاب سوزان هستیم. مسئولیت و رسالت عاشقان ادبیات حکم می کند که کتاب و کتابخانه را هدف برگزیده خواست و ذهنمان قرار دهند. خوشبختانه بر روی اکثر سایت ها کتابخانه ای هر قدر کوچک وجود دارد و مجموع آنها همراه با سایت کتاب فارسی که بیش از شش هزار جلد کتاب را جمع آوری کرده است گنجینه ارزشمندی پیش روی عاشقان ادبیات قرار داده شده که به انحاء مختلف بایستی از آن نگه داری کرد و در حد امکان از آنها کپی گرفت و در کتابخانه های شخصی خود محفوظ داشت. غفلت، با توجه به عناد متجاسرین حاکم، پشیمانی دارد. چون یکی از اهداف آنها بی هویت کردن ملت ماست بهمانگونه که با سنن ما و روزهای نمادین تداوم بودنمان، با لجاجتی دشمنانه مبارزه می کنند.

ما بر پایه توان یک رسانه، در کتابخانه گذرگاه کتابهایی را با موضوع های مختلف گرد آورده ایم که بسیاری از آنها را در جایی دیگر نمی توان یافت.

داستان یکی از شاخص ترین پایه های ادبیات ماست که در کتابخانه گذرگاه مجموعه هایی از آنها وجود دارد. نگاه به آنها می تواند ضمن توجه به سبک های مختلف زمان مناسبی باشد برای خواندن.

با یک کلیک بر روی نوشته «کتابخانه» در بالای صفحه اول می توانید وارد آن شوید و با کتابهای موجود در